

## سیمای عاشق و معشوق در دیوان نظیری نیشابوری

محمدامین احسانی اصطهباناتی\*<sup>۱</sup>، علی اصغر یاری اصطهباناتی<sup>۲</sup>

### چکیده

وصف عشق و شرح حالات و احوال عاشق و معشوق در ادبیات جلوه خاصّ و گسترده‌ای دارد. بسامد بالای موضوعات درباره عشق در فرهنگ و ادب ملل، گویای این ادعاست، در ادبیات ایران زمین نیز شرح و بیان عشق، چه در جلوه‌های گوناگون مجازی و چه در میراث عرفانی، در مرتبه ملکوتی عشق انسان به خدا و عشق خدا به انسان از زیباترین و درخشان‌ترین گوهرهای تفکر و اندیشه بشری است. در این میان سبک هندی و بویژه اشعار نظیری نیشابوری به دلیل بهره‌مندی توأمان از اوصاف و ویژگی‌های مکتب وقوع و سبک هندی جایگاه ویژه‌ای دارد. غزل‌های نظیری نیشابوری بیانگر حالات درونی اوست که از سوز دل عاشقش حکایت می‌کند و چنان لطیف و دل‌نشین است که شنونده را هر چند بی‌ذوق باشد، مفتون خویش می‌سازد. در این پژوهش، عشق و احوال عاشق و معشوق مورد بررسی اجمالی قرار می‌گیرد، روش تحقیق توصیفی-تحلیلی می‌باشد و یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که نظیری نیشابوری در توجه به عشق و اوصاف معشوق، به سنت ادبی پیش از خود یعنی سبک عراقی و معشوق از جنبه حقیقی توجه داشته است.

**کلید واژه‌ها:** عشق، عاشق، معشوق، مکتب وقوع و سبک هندی، غزلیات نظیری نیشابوری.

<sup>۱</sup> - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ایران. (نویسنده مسئول)

[Ehsani.estahbani@gmail.com](mailto:Ehsani.estahbani@gmail.com)

<sup>۲</sup> - استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ایران.

## مقدمه

عاشق و معشوق، قهرمان غزل هستند و غزل با وجود آن دو است که جان می‌گیرد. غزل عاشقانه از غنایی‌ترین و پرمخاطب‌ترین گونه‌های ادبی است که با توجه به زبان و بیان روان و عاطفی آن، بر دل می‌نشیند و بر زبان‌ها جاری می‌شود. سخن عشق، همواره مخاطبان را شیفته خود می‌سازد؛ زیرا از احساسات و عواطفی سخن می‌گوید که یا خواننده آن را تجربه کرده یا مشابه آن را دیده و شنیده است. عشق در سیر غزل فارسی، فضا و زمینه معنایی آن را تشکیل داده است و در اشعار نظیری به‌ویژه غزلیات او از مهمترین درون‌مایه‌هاست، آنچه در احوال عاشق و معشوق مهم است. (شاکر، ۱۳۸۸: ۲۲۷) عرفا می‌گویند اگر عشق عالمی نمی‌بود، موجودات مضمحل می‌شدند و آنچه حافظ ممکنات است، عشق است که ساری در تمام ممکنات و موجودات هستی می‌باشد، زیرا همه موجودات عالم طالب و عاشق کمال‌اند و غایب این مرتبه از عشق تشبیه به ذات خدای متعال است. (همان: ۲۲۸) عشق این واژه مقدس که حیات و ممات کائنات بر پایه آن استوار است که شاعران عارف به نوعی و شاعران غیر عارف به گونه‌ای دیگر آن را در کلام خود استعمال نموده‌اند و برخی اوصاف این عشق و جلوه‌های آن را محور سخن خود قرار داده‌اند، اما نظیری نیشابوری به دلیل تجربه‌ای که خود در عشق دارد، با نگاهی خاص به آن پرداخته است. گاه به عشق و احوال عاشق و معشوق نگاهی روحانی دارد و آن را موجب فلاح و رستگاری دانسته و گاه عشق را در قالب و هیأت زمینی آن در حد اعلی ستوده است.

عشق گوهری است بی‌بدیل که حق تعالی در وجود همه پدیده‌ها قرار داده است. جوهر اصلی آفرینش و بنیادی‌ترین عامل محرک زنجیره حیات، عشق است. عشق، در قاموس زبان‌های جهان یکی از پرتعریف‌ترین و در ادبیات ملت‌ها پر بسامدترین است؛ اما در حقیقت این است که معنای عشق از گفتن بسیار، پنهان مانده است:

خمش خمش که اشارت عشق معکوس است      نهان شوند معانی زگفتن بسیار

(مولانا، ۱۳۸۰: ۳/۳۷)

می‌توان عشق را مهر و محبت فراوان نسبت به شخصی دیگر و دل سپردن به او دانست: «عشق، محبت مفرط را گویند». (عراقی، ۱۳۸۶: ۵۵۵) به عبارتی عشق، حب همراه با هوی به همراه

آشفته‌گی و شوریدگی است. در موضوع عشق رساله‌ها و آثار فراوانی به دست قدما و معاصران نوشته شده است که در آن به جنبه‌های مختلف عشق پرداخته‌اند. خود را در قالب آن دو مطرح می‌کند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۳-۲۴)

سرزمین زیبا و اصیل هندوستان همواره مهد پرورش شاعران پارسی‌گوی در درازنای قرون و اعصار بوده است. نظیری نیشابوری، یکی از صدها شاعر ایرانی است که کرامت و ادب پروری عبدالرحیم خان ملقب به خان خانان، او را به عنوان نخستین شاعر ایرانی به دربارش در خطه «شکر شکنان قند پارسی» کشاند و از سال ۹۲۲ هـ ق که بدو پیوست تا سال ۱۰۲۱ که در گجرات درگذشت، به مدت حدود سی و یک سال مقیم هند بود و بزرگان و نیکوکاران آن سرزمین شاعر پرور را ستود و به عنوان یک شاعر عاشق و پاک باخته در آن دیار زیست. نظیری در هندوستان شاعری کامروا و موفق بود؛ چه نخستین شاعر ایرانی بود که به دربار خان خانان راه یافته بود و از سال ۱۰۰۱ تا آخر عمر در احمدآباد گجرات مقیم بود و در سال ۱۰۰۲ به قول شبلی نعمانی به سفر مکه رفت (شبلی نعمانی، ۱۳۶۳: ج ۳: ۱۱۴) و کارش بدان پایه رسید که پادشاهی سخن شناس مانند جهانگیر او را به دربار خود طلب کرد و برای قصیده‌ای که در مدحش سروده بود. اسبی و هزار روپیه صله داد و نیز برای شعری که برای سر در کاخی از نظیری خواست و او سرود سه هزار بیگه زمین به او انعام داد (هر بیگه ۱۲۰ پای مربع است). (همان: ۱۱۷)

نظیری در هند تجارت نیز می‌کرد و کارش رونق داشت و در فن زرگری هم استاد بود زندگی امیرانه‌ای داشت. وی در هند از ثروتمندان بنام بود و مسجدی هم نزدیک خانه خود در احمدآباد گجرات ساخت که همان جا هم دفن شد و وفات وی را ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۱ نوشته‌اند. (همان: ۱۱۸) نظیری با وجود همه کامیابی‌ها و زندگی مرفه‌ای که در هند داشت، همواره از غربت و دوری از وطن در رنج بود:

دلم ز هند و سَمومش نگر گداخته شد      در آرزوی نیشابورم و شمال هرات

(نظیری، ۱۳۴۰: ۴۷۶)

نظیری، زادگاه خود را، چندان بزرگ و دوست داشتنی می‌داند که گویی «رشح‌های از حسن جانان» بر آن پاشیده‌اند و آنجا را در ردیف بهترین اماکن دنیا می‌خواند:

ای صبا از گلِ عطار نشانی به من آر      از گلستان نیشابور خزانی به من آر

(همان: ۲۶۹)

وی در اواخر عمر با اندیشه کسب زبان عربی و علوم دینی گوشه عزلت گزید و عربی را از شیخ غوثی مندوی و علوم دینی و تفسیر و حدیث را از حسین جوهری آموخت (همان: ۳۷۰). صاحب تذکره آتشکده آذر با بیان ماده تاریخ در مصراع «مرکز دایره بزم کجاست» سال وفات نظیری را ۱۰۲۰ هـ ق می‌داند. (آذر بیگدلی، ۱۳۷۷: ۷۱۵)

#### پیشینه پژوهش

با توجه به بررسی‌های انجام شده پژوهشی که تاکنون به بررسی سیمای عاشق و معشوق در دیوان نظیری نیشابوری پرداخته باشد، مشاهده نگردید اما برخی بررسی‌ها که تا حدودی به موضوع مورد بحث و اشعار نظیری نیشابوری ارتباط دارند در ادامه مورد توجه قرار خواهد گرفت. شاپور (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی تشبیه در قصاید و غزلیات دیوان نظیری نیشابوری» شگردهای استفاده از گونه‌های تشبیه، بسامد آنها از لحاظ محتوا، ارکان، مرکب و مفرد، طرفین تشبیه (حسی و عقلی) و درونمایه در غزلیات و قصاید نظیری مورد بررسی قرار داده و تحلیل آماری و علمی از هریک از تشبیهات ارائه نموده است. جعفریان (۱۳۹۷) در مقاله «از سفر حج تا عرفان» با توجه به غزلیات بازمانده از نظیری نیشابوری که در مقاله وی را نظیری مشهدی نیز خطاب می‌نماید به مذهب شاعر (امامیه) می‌پردازد و پیرامون دلایل تقیه پیشه کردن وی در دورانی از زندگی با توجه به قرائن شعری به بحث پرداخته است. فلاح (۱۳۹۴) در مقاله «گفتمان آیینی و دینی شعر نظیری نیشابوری» به بررسی جبهه‌گیری‌های مذهبی نیشابوری و لغات و اصطلاحات دینی اشعار وی پرداخته است. مشهدی (۱۳۹۰) در مقاله «تأثیرپذیری سبکی نظیری از

حافظ» بحور و اوزان شعری مشترک، واژگان، اصطلاحات ادبی را که در آنها ردپای تأثیرپذیری نظیری نیشابوری از حافظ می‌باشد را تحلیل نموده است. عباسی و ملاً الهی (۱۳۹۰) در مقاله «موسیقی بیرونی اشعار نظیری نیشابوری» مجموعه اشعار وی را از نظر بحور شعری به صورت بسامد آماری تحلیل و ارزیابی نموده‌اند.

#### روش پژوهش:

پژوهش حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی و بر مبنای داده‌های کتابخانه‌ای و روش سند کاوی از دیوان اشعار نظیری نیشابوری انجام گرفته است.

#### ۱. چهارچوب نظری بحث:

غزل‌های نظیری، ساختار متحدالمضمونی دارند که سبب می‌شود او یکپارچه از عشق و معشوق سخن بگوید به همین دلیل درصد زیادی از عاشقانه‌های نظیری، «بر خلاف دیگر شعرای سبک هندی مانند بیدل و ... که اصلاً عاشقانه نیست و به موضوعات دیگر می‌اندیشند و با عشق آغاز می‌کنند و به دین و اخلاق و فلسفه گریز می‌زنند»، (سلجوقی، ۱۳۸۰: ۱۳۹) کاملاً عاشقانه است؛ به همین دلیل گویی ردپای عاشقانه‌های سبک عراقی را کاملاً در اشعار او می‌توانیم ببینیم:

دیدمش در دل نهفتم آه بی‌تأثیر را	در کمان از بس که دزدیدم شکستم تیر را
پای رفتن نیست زین بزمم که در بیرون در	بخت دارد در کمین هجر گریبان گیر را
خوشدل از غم که در بزم وصال او نیافت	ذوق درد اضطراب و لذت تغییر را

(نظیری، ۱۳۴۰: ۱۲)

طبیعی است که وقتی شاعر در یک غزل مضمون‌های گوناگون عشق را توصیف می‌کند، یکی از این مضامین معشوق است. نظیری، شاعر دور پرواز سبک هندی و آسمان خیال، زبان و دل را از توجه به معشوق و عاشق به هیچ وجه باز نداشته است. از سوی دیگر، در سرزمین هند، محدودیت و مانعی برای رسیدن به معشوق نبوده است، از این رو «بر خلاف شاعران ایرانی که همه چیز را از ورای پوشش و حجاب و نقاب دیده‌اند و توصیف کرده‌اند و در دوره‌های تاریخی

پس از اسلام احوال عشق را در قالب چهره مخفی معشوق ستوده‌اند، در شعر هندی این نایابی و ناکامی شاعرانه به چشم نمی‌آید، بنابراین، شاعر سرزمین هند از هجران و فراق که دست مایه‌های شگرف شعر عاشقانه و احساسی است تا حدی بر کنار است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۲: ۱۹). این موضوع در شعر نظیری کم نیست:

از چاه غبغبش به در آورده ماه را      بر ماه عقرب سیهش بسته راه را  
عابد که بیندش به در آید زخانقاه      سلطان که یابدش بگذارد سپاه را  
(نظیری، ۱۳۴۰: ۲۳)

البته از یاد نبریم، هم چنان که شاعران ایران زمین، از معشوق در نقاب مانده، درخواست گوشه ابرو نمودن دارند، نظیری هم در سرزمین هند - که معشوق معمولاً بی‌حجاب و بی‌نقاب است گاهی دچار دوری و هجران می‌شود:

سبزه عیش ز بوم و بر هجران مطلب      نیشکر حاصل مصر است زکنعان مطلب  
رسن زلف پی حيله درآویخته‌اند      جز دل تشنه از آن چاه زنخدان مطلب  
(همان: ۴۲)

عشق را کام به عهد دل خود کام تو نیست      صبح امید و شب وصل در ایام تو نیست  
(همان: ۸۵)

نظیری نیشابوری، در عین حال که اکثر مختصات مثبت شعر عصر صفویان و تیموریان هند را داشت، مختصات ویژه خود را نیز به خوانندگان عرضه می‌کرد، زبانی بسیار ساده، صمیمی زنده و منعطف که غزلیات او را با مکتب وقوع و عشق چنان آمیخته است که گاه ناخودآگاه غزلیات حافظ را به یاد خوانندگان می‌آورد؛ نظیری خود به این امر آگاه است و می‌گوید:

تا اقتدا به حافظ شیراز کرده‌ایم      گردیده مقتدای دو عالم کلام ما  
(همان: ۵۲)

شعر نظیری، تلفیقی حساب شده از همه بایسته‌های شعری و از جمله تازه‌گویی در عین حفظ سنن شعری است. نظیری لحظات فردی عاشقانه خویش را با زبانی نرم و سیال و با جوشش

و حرارتی تأثیرگذار بیان می‌کند و شاید به دلیل همین موقعیت او در میانه وقوع و سبک هندی است و گفتارش مفاهیم و احساسات شاعرانه زیادی را در خود منعکس می‌سازد:

آتشین گفتار خاکی پیکرم      قطعه باغ خلیل آزرَم  
 دردم احیای عیسی معجزم      در ید بیضای موسی دفترم  
 (همان: ۴۲۴)

نظیری در انواع شعر طبع آزمایی کرده است و دیوانش در برگیرنده ده هزار بیت (آذربیکدلی، ۱۳۷۷: ۴۵۰)

#### ۲. ۴. جلوه‌های عشق، عاشق و معشوق در غزلیات نظیری نیشابوری

موضوع بسیار لطیف و باریکی که شعرای ما در تار و پود گفتار خود گنجانده‌اند، عشق است. نکته‌ای که از هر زبان که می‌شنویم نامکرر است. معشوق می‌تواند زمینی و مجازی یا آسمانی و ملکوتی باشد، عاشق گاه فرمانروای معشوق است و بر او تحکم می‌کند و گاه زیر دست و فرمانبردار او؛ اما عشق است که او را نامبردار می‌کند:

کوهکن از هنر عشق ندارد نامی      نام ما راست که عشق است همین پیشه ما  
 (نظیری، ۱۳۴۰: ۳۲)

عاشق از بسیاری عشاق در غیرت و آتش است علاج ضعف دل رنجور خود را لب نوشین یار می‌داند:

مرا زین عشق شورانگیز درد رشک خواهد کشت      که هر کس بر سر هر کوی خواند داستانش را  
 درمان ضعف دل به لب نوشخند کن      حرفی بگویی و مشک و گلایی به قند کن  
 (همان: ۲۶۶)

اساس آفرینش جهان، عشق و جلوه‌های آن است. خداوند متعال مبتنی بر همین عشق است که مخلوقات را دوست دارد. عین القضاة در این باره می‌گوید: «انعام و محبت او با خلق از برای خلق است. نه از برای خلق نیست. بلکه از برای خود می‌کند که عاشق چون عطایی دهد به معشوق و با وی لطفی کند آن لطف نه با معشوق می‌کند که آن با عشق خود می‌کند. دریغا از

دست این کلمه! تو پنداری که محبت خدا با مصطفی از برای مصطفی است؟ این محبت او از بهر خود است». (عین القضاة، ۱۳۴۱: ۲۱۷) نظیری معتقد است پیدایش عالم نتیجه عشق است، عشق خدا به انسان و این مضمون را در بیت زیر به تصویر کشیده است:

عالم از عشق در وجود آمد      عشق معمار هست و بود آمد

(نظیری، ۱۳۴۰: ۹۳)

تفاوت انسان با فرشته در این است که فرشته از درک عشق عاجز است و عشق خاص انسان است که از روز ازل در وجود او نهاده شده است. نظیری هم به این موضوع اشاره کرده و قدرت عشق را بیشتر از عقل دانسته است:

عقلی که کلید در گنجینه‌ام او بود      تا عشق در آمد به میان حلقه درگشت

(همان: ۵۳)

وی در جای دیگر می‌گوید ناخالصی‌ها و ناپاکی‌های وجود خود را به وسیله داروی عشق از خود دور کن تا مس وجودت به وسیله کیمیای احمر به طلا مبدل گردد:

غش وجود به اکسیر عشق زایل کن      که زر شود مست از کیمیای احمر ما

(همان: ۱۵)

## ۲-۱-۱. اوصاف معشوق و احوال او

معشوق عاشقانه‌های نظیری، گاه خیالی و ادبی است و شاعر به رسم غزل سرایان در وصف او سخن گفته است. عشق صحنه کشمکش‌هاست، اما در غزل نظیری کمتر کشمکشی دیده می‌شود. شاعر از عشق دم می‌زند و معشوق را توصیف می‌کند اما عاشق چندان عاشقی نمی‌کند، رقیبی هم زیاد به چشم نمی‌خورد که مانع شاعر باشد، به عبارت روشن‌تر در ۵۶۳ غزل، بندرت از رقیب و غیر و بیگانه سخن به میان آمده است و نشانی دیده می‌شود. نکته شایان توجه آن است که عاشق به نگاه و حرف و پیغام از معشوق قانع نیست. ارتباط میان عاشق و معشوق بی‌پروا تر است، برای مثال:



چاشنی کنج آن لب از مذاقم کی رود  
گر بگردانم زبان را در نمک دانی دگر  
(نظیری، ۱۳۴۰: ۹۴)

دلَم از خانمان برکنده عشقت  
به بند نیستی دیدم دهانت  
بر از آغوش شمشادت گرفتم  
ندارم مهر بر فرزند از این پس  
به هستی نیستم دربند از این پس  
ز صرصر نشکنم پیوند از این پس  
(همان: ۲۱۶)

غزلیات نظیری حدّ فاصلی از مکتب وقوع و سبک هندی است. از این رو ارتباط میان عاشق و معشوق چندان زنده و مستقیم نیست و مناظره و یا لحظات عاشقانه میان آن دو آن‌گونه که در سبک عراقی قابل مشاهده است ثبت نشده است، گرچه نظیری به پیروی از حافظ به صراحت اشاره کرده است:

تا اقتدا به حافظ شیراز کرده‌ایم  
گردید مقتدای دو عالم کلام ما  
(همان: ۱۰)

در غزلیات نظیری، توصیفی از احوال عاشقی است، نه روایت بین عاشق و معشوق. برای روشن شدن مطلب، یکی از غزلیاتی را که در آن، نظیری به این موضوع پرداخته، بررسی می‌کنیم:

آخر به من آن مغ بچه هم کیش برآمد  
و آن کافر بیگانه به من خویش برآمد  
نیش سهیم گرچه نمود آن صف مژگان  
نوشین نگاهی از عقب نیش برآمد  
چشمش زکمان خانه ابرو به من انداخت  
هر تیر که چالاک‌تر از کیش برآمد  
کامی که به شمشیر و سنان دیر برآید  
از دیده خونین و دل ریش برآمد  
بر خلق نگردید گران هر که درین بزم  
پس از همه رفت و ز همه پیش برآمد  
دیدم ز سر تا قدمش حُسن و شمایل  
لیک از همه خوبیش وفا بیش برآمد  
دادیم به جان منصب هم رازی جانان  
دل نیز دو روی و غرض اندیش برآمد  
سامان نشد از سعی خرد کار نظیری  
دیوانه شد و از تو و از خویش برآمد  
(همان: ۱۵۴)

در این بیت‌ها، به آمدن معشوق اشاره می‌شود اما از احساس و هیجان عاشقانه چندان خبری نیست. اگر هدف و مضمون شعر وقوعی را شرح حالات واقعی میان عاشق و معشوق بدانیم، شعر نظیری از این لحاظ کم‌رنگ است بلکه بیشتر به توصیف نفس عشق پرداخته است:

عالم از عشق در وجود آمد	عشق معمار هست و بود آمد
در بشر کبریایی عشق نمود	ملک از عجز در سجود آمد
رد شد از صدر بارگاه شهود	آن که بر کار ما حسود آمد
عشق را عشق دی و فردا نیست	دی هم زودتر ز زود آمد
زد سخن بر لب نظیری جوش	عشق در گفت و در شنود آمد
	(همان: ۱۵۳)
گر به سخن در آورم عشق سخن سرای را	بر بر و دوش سر دهی گریه‌های‌های را
	(همان: ۲۶)
عشق دهدت با دل شوریده تاب	پرورش ذره کند آفتاب
	(همان: ۳۹)
ذوقی به کمال است و وصالی به دوام است	امروز به ما منزلت عشق تمام است
	(همان: ۵۲)
بی ذوق عشق کار به سامان نمی‌رسد	شاگرد عشق بودن از استادی من است
عشقم نوید زندگی جاودان دهد	آن چشمه‌ای که گم شده در وادی من است
گردون به عشق زایچه طالع‌م نوشت	نیک اختری نشانه همزادی من است
	(همان: ۵۶)
عشق است که علم دو جهان مختصر اوست	مجموعه احوال دو عالم خبر اوست
صد راهزنم در صف اندیشه نشسته	حرز دل آگاه نشین از نظر اوست
	(همان: ۵۷)

در شعر نظیری، معشوق نه آرمانی است و نه رمانتیک و مصداق طبیعت آرمانی. ظن غالب آن است که معشوق نظیری یک شخص حقیقی است، زیرا با خوانش شعرها، نشانه‌هایی مؤثق از واقعی و تجربی بودن عشق شاعر به دست می‌آید:

به دست فکر از هم می‌گشاییم تاب گیسویی  
ز عاشق خوش بود مشاطگی جانانه آرایبی  
مگر یار مسافر گشته من باز می‌آید  
که جان در حجره آرایبی است دل در خانه آرایبی  
(همان: ۳۶۷)

از فراق یار ناخشنود خویش  
روی در نابود بینم بود خویش  
زننده زان مانم که یابم بوی وصل  
از فراق عاقبت محمود خویش  
(همان: ۲۴۰)

با تو نی با غم خوش و نی خانه خوش  
با نگار خانگی ویرانه خوش  
(همان: ۲۳۶)

با توجه به تناسب‌های لفظی و معنایی به نظر نمی‌رسد معشوق شعر نظیری معنایی نمادین در ورای ظاهر خود داشته باشد، توصیفات نظیری از معشوق و حالات او دو جنبه را آشکار می‌سازد، نخست آنکه معشوق با دلالت‌های رفتاری و واکنش‌های رفتاری، واقعی است و دوم تبعیت از سنت شاعری و سبک عراقی در پرداختن به معشوق.

شعر نظیری، قصد دارد تا آنچه را که اساساً تصویری نیست یعنی احوال معشوق و تب و تاب عشق و لحظات عاشقی و هیجانات آن را به خواننده نشان دهد؛ چنانکه می‌توان گفت ملموس کردن مفاهیم و احساسات عاشقانه، ویژگی منحصر به فرد شعر نظیری است. اگر نظیری می‌تواند از خصوصی‌ترین و صمیمی‌ترین احساسات بشری یعنی عشق به معشوق سخن بگوید و خواننده را در این احساس شریک کند، رازش در همین شگرد شگفت آور است:

یادت بخیر که در گریه‌های گرم  
شوقی که از خودم برهانی نهاده‌ای  
(همان: ۳۷۳)

شادم از دل که می‌عشق تو مدهوشش کرد  
خبر از شوق وصال و غم هجرانش نیست  
(همان: ۸۱)

هر که نوشید می‌شوق تو نسیانش نیست  
وآنکه محو تو شد اندیشه حرمانش نیست

دل به حسن تو مقید شد و جاوید بماند      که ز فکر تو برون آمدن آسانش نیست

(همان: ۸۰)

حاصل آنکه «نظیری که در میانه وقوع سرایان و طرز نوپردازان قرار گرفت و به سبک عراقی و غزلیات حافظ نیم‌نگاهی داشت، با شاعران و جریانات شعری معاصر خود تفاوت‌های بسیاری داشت و در عشق ستایی‌ها منحصر به فرد». (عقیلی‌نژاد، ۱۳۷۹: ۱۵)

### ۲-۱-۲. معشوق سپاهی

در سراسر شعر دوره پیش از صفوی این معشوق، با کمان ابرو و قامت نیزه و دشنه مژگان به دل عاشق حمله می‌برد و او را مجروح و دلش را پر خون می‌ساخت این تصویر در شعر نظیری نیشابوری که معشوق شمشیر به دست و زخم زنده است این گونه آمده است:

نظر به ظاهر و صیاد در خفا خفته است      اجل رسیده چه داند بلا کجا خفته است

(نظیری، ۱۳۴۰: ۶۲)

فتنه با زلف تو گرفته طرف      دل ما را نمی‌دهد از کف  
نیم کش سر دهی خدنگ نگاه      بگذرانی رسد هزار هدف  
دست برد نگاه چالاکت      مرد برباید از میانۀ صف

(همان: ۲۶۰)

### ۳-۱-۲. راه رفتن و نقش پای معشوق

در سراسر شعر عاشقانه فارسی عموماً راه رفتن معشوق به علت محدودیت‌های شرعی و فرهنگی کمتر به تصویر کشیده شده است. در نتیجه نهایت آرزوی عاشق، خود را بر پای معشوق افکندن و بوسه بر خاک پای او زدن است. اما در شعر فارسی هند مضمون نقش پای معشوق روی زمین مورد توجه قرار گرفته است؛ بیدل در این زمینه می‌گوید:

خط جبین ماست هم آغوش نقش پا      دارد هجوم سجده ما جوش نقش پا  
گاه خرام می‌چکد از پای نازکت      رنگ حنا به گرمی آغوش نقش پا

(بیدل، ۱۳۷۶: ۶۷)

نظیری نیشابوری هم این مضمون را مورد توجه قرار داده است:

کجا ز عشوه آن چشم نیم باز رهیم      که فتنه خاسته از خواب و پای ما خفته است  
کسی به قلب شبم ترکناز می آرد      که بر فراش قصب پای در حنا خفته است  
(نظیری، ۱۳۴۰: ۶۲)

## ۲-۱-۴. ناز معشوق بر عاشق

طره بر بادفشان عشوه به گلزار فروش      در چمن سرو چمانش به چمیدن نرسد  
(نظیری، ۱۳۴۰: ۱۳۸)

در ادبیات عاشقانه مفاهیم و مصادیق گوناگونی برای ناز معشوق زمینی ذکر کرده‌اند: دلفریبی، کرشمه، غمزه، استغنا، معشوق از عاشق، ملایمت، نرمی، زیبایی، ظرافت، جمال، خوبی و ... . (غیاث الدین، ۱۳۷۵) آنچه برای معشوق مهم تلقی می‌شود، این است که به راه‌ها و شیوه‌های گوناگون ناز خود را ابراز کند. در این میان ناز معشوق اعم از ناز آشکار و پنهان، برای دستیابی عاشق به مرحله‌ای والاتر صورت می‌گیرد و همچون صیقل، ناراستی‌های احتمالی وجود عاشق را به راستی بدل می‌سازد:

زد خنده شیرین نمکی بر دل ریشم      اشکم به حلاوت شد و آهم به اثر گشت  
(همان: ۹۱)

به قهر و ناز تو گردن نهادیم      که سر از صولجان گو برنتابد  
(همان: ۱۵۰)

در نگاه نظیری، راز و رمز عشق و دلبری در همین شیرین کاری‌های معشوق نهفته است:  
تبسمش به لب از شرم خشم و کین گردد      کرشمه‌اش گره از ناز بر جبین گردد  
(همان: ۱۵۷)

معشوق علاوه بر این، شیرین زبان و شیرین حکایت هم است:  
به طبع شوخ تو نازیم و آن پذیرایش      که گر سخن رود از خاطرات اثر نرود  
(همان: ۱۷۷)

در جای دیگر می‌گوید:

تو کار دل به غمزه معشوق واگذار بی طاقتی مکن که نکویان نکو کنند  
(همان: ۱۶۹)

## ۲-۱-۵. استغنا

یکی دیگر از جلوه‌های معشوق، ناز کردن بر عاشق است. رتبه و شأن عاشق و معشوق با هم متفاوت است «معشوق مظهر تعزّز و استغنا و کبریا و سلطنت است در حالی که سراپای عاشق نیاز، مذلت و افتقار است». (ستاری، ۱۳۷۹: ۱۸)

برآمد شوق از خلوت نهاد این راز بر صحرا  
ز حاجت حسن مستغنی و مایحتاج استغنا  
حدیث حسن و مشتاقی درون پرده پنهان بود  
کجا ناز و نیاز عاشق و معشوق کم گردد  
(همان: ۳)

## ۲-۱-۶. توجه به حالات چهره معشوق

توصیف معشوق در حالت‌های گوناگون نیز، نمودی دیگر از حضور معشوق در شعر نظیری است؛ نظیری در توصیف حالات ظاهری معشوق به سنت شعر عراقی بیشتر نظر داشته است:

گلبرگ بناگوش و رخت بود مناسب  
گل دسته شد و بست برو زلف رسن را  
قطعه سبز خطش دیده‌ام و چشمه نوش  
هوس از آه بهر نقش سراپم نبرد  
طره بر باد فشان عشوه به گلزار فروش  
در چمن سرو چمانش به چمیدن نرسد  
(نظیری، ۱۳۴۰: ۲۱)  
(همان: ۱۱۷)  
(همان: ۱۳۸)

۳-۱. اوصاف عاشق:

۳-۱-۱. سوختن عاشق

به معنای تباہ شدن تدریجی عاشق در عشق، در این فرآیند عامل سوزنده در خود عاشق و احوالات اوست و از این رو عاشق گرفتار انفعال خویش است، او به سبب فراق، غیرت ورزی یا حسرت و یا به سبب بی‌تفاتی یار، مانند شمع یا هر شیء دیگر در آتش احوال خویش می‌سوزد، عشق سوزنده است و عاشق سوخته:

هر جراحت که دلم داشت به مرهم به شد      داغ دوری است که جز وصل تو درمانش نیست

(همان: ۸۱)

در دلم از عشق سوزی ماند و از جان شعله‌ای      هیزمی را کاتش ما سوخت خاکستر نداشت

(همان: ۸۹)

عاشق دلسوخته شب زنده دار از آتش عشق آشفته حال است:

آتشم در سر و سامان به چه تدبیر زدی      یک سر مو چو مرا نیست که او رام تو نیست

(همان: ۸۵)

نظیری، سوز و گداز عاشقانه خویش را به معشوق باز می‌گوید اگر چه از او محبت نمی‌بیند و می‌سوزد و می‌گدازد ولی دست از وی بر نمی‌دارد:

به شیرینی محبت در دل دیگر زیادت کن      که ظرف ما ازین یک قطره بیش و کم نمی‌گیرد

مریضان دیار عشق خوش بیماری ای دارند      کسی دارو نمی‌خواهد کسی مرهم نمی‌گیرد

(همان: ۱۲۸)

۳-۱-۲. سوزناکی سخن عاشق

در این فرآیند، سخن عاشق سوزنده است، خواننده با احوال عاشقی همراه می‌شود و عاشق بر او تأثیر عاطفی می‌گذارد:

ز شرح قصه ما رفته خواب از چشم خاصان را      شب آخر گشته و افسانه از افسانه می‌خیزد

(همان: ۱۳۵)

حُسن نمک‌ها ریخته عشقت جگرها سوخته  
 از پختن سودای تو حاصل جز اشک و دود نه  
 (همان: ۳۴۳)

حُسن تو زیور تو بس است این قدر چرا  
 بر گوش و سینه زحمت زیور نهاده‌ای  
 اسباب بزم و رزم برابر نهاده‌ای  
 (همان: ۳۷۲)

### ۳-۱-۳. سخن عتاب‌آمیز عاشق

نظیری سخن‌های «محبوب گداز» نیز دارد، عاشق آن هنگام که از معشوق جفا می‌بیند، ناز و عتاب یار و ناسازگاری‌ها و دل‌آزاری‌های او را بر نمی‌تابد و از او روی بر می‌گرداند:

بس در وفا تأمل و تأخیر می‌کنی  
 رنجش طبیعت تو و بیداد، خوی توست  
 خود ظلم کرده از دل ما غبن می‌کشی  
 ما را حدیث چون و چرا از حساب نیست  
 گر بر جمال بتکده ما نظر کنی  
 یا می‌کنی به وعده وفا دیر می‌کنی  
 با خلق صلح از سر تزویر می‌کنی  
 دل مفت برده دعوی توفیر می‌کنی  
 در ملک خود تصور تدبیر می‌کنی  
 لیبک می‌فرستی و تکبیر می‌کنی  
 (نظیری، ۱۳۴۰: ۳۶۵)

شاعر از بیدادهای معشوق در سوز و گداز است اما دیگر خود را خوار و ذلیل معشوق نمی‌کند، ناز و عتاب او را بر نمی‌تابد و به راحتی از او اعراض می‌کند؛ شاعر حتی پا را فراتر می‌نهد و معشوق را به ادب در مقابل خود فرا می‌خواند:

خجل از کرده خود تا نشوی می‌باید  
 بهتر از صحبت ارباب خرد بگزینی  
 حلم را بر غضب و خشم خداوند کنی  
 ترک هم بزمی پرشور و شرر چند کنی  
 (همان: ۳۶۴)

در فرآیند «واسوختن از عشق» چهار نفر نقش ایفا می‌کنند، عاشق، معشوق، رقیب و معشوق دگر. این چهار نفر مربع عشقی را می‌سازند. نظیری از معشوق دگر و رقیب کمتر سخن به میان می‌آورد، به تعبیری بر خلاف مکتب واسوخت «دیگری» در عشقش حضور ندارد، از معشوق



سرخورده می‌شود اما او را به گرفتن یار دگر تهدید نمی‌کند و این یکی از نکات جالب توجه در سبک شعری اوست که نه به مانند واسوخت است و نه ویژگی‌های شعر سبک هندی را به طور کامل در خود منعکس می‌سازد « غزل تهدید و خشونت و نفرین » آنچنان که در مکتب وقوع هست در شعر نظیری و احوالات عاشق دیده نمی‌شود.

### ۳-۱-۴. ناامیدی

ناامیدی از وصال، مضمونی است که در دیوان همه شاعران غزل‌گو به چشم می‌خورد. شعرای بسیاری این مضمون را با تصاویری زیبا بیان کرده‌اند، نظیری نیشابوری نیز از این قاعده مستثنی نیست، هرگاه از وصال ناامید می‌شود، ابیات زیبایی می‌آفریند:

اشک در دیده نیارم که حجابم نبرد      حایل گریه کنم شرم که آبم نبرد  
(همان: ۱۱۷)

بس است چند کنی ای فراق بی‌رحمی      دگر به خویش تحمل گمان نخواهم برد  
(همان: ۱۱۶)

نظیری نیز به سنت شاعری، رسیدن به یار را امری محال می‌داند و دست کم روزگار را با یاد معشوق سپری می‌کند و به قهر و ناز و فراق گردن می‌نهد:

به قهر و ناز تو، گردن نهادیم      که سر از صولجان گو برنتابد  
(همان: ۱۲۵)

دلم به یاد تو دریا نمود چشم و هنوز      می خیال تو در ظرف مختصر نرود  
(همان: ۱۷۷)

### ۳-۱-۵. هجران:

در شب هجران نبود روشنی      گرچه بود تا به سحر ماهتاب  
(همان: ۳۹)

شمیم مهر ز باغ وفا نمی‌آید      به هر چمن که تو بشکفته‌ای صبا خفته است  
(همان: ۶۲)

هجران نمکی سود و به داغ دل ما ریخت      سودای تو آتش ز دماغ دل ما ریخت  
(همان: ۴۴)

## ۳-۱-۶. تقدیر گرایی

گرایش به تقدیر و بخت و اقبال از اوصاف و احوالات محتوم عاشق است.  
بخت با ما سرکش است و مدعا با ما به جنگ      کهربای شوق ما را جذبۀ یک کاه نیست  
(همان: ۸۶)

با آن که لبش دید منادی محبت      نی بر سر مهر آمد و نی عهد وفا کرد  
خرسند به تسلیم و رضا گشت نظیری      مسکین نتوانست خصومت به قضا کرد  
(همان: ۱۱۹)

## نتیجه‌گیری

در مضمون‌های عاشقانه نظیری، میان عاشق و معشوق، ارتباط مستقیم و زنده، از نوع عاشق و معشوق غزلیات حافظ و سعدی و سبک عراقی، ثبت نشده است. لحظه‌های عاشقانه در روایت وصال و حتی مناظره و احوالات میان آن دو، چندان عمیق و قوی نیست. از این رو، معشوق نظیری، اگر هم واقعی است، چندان مورد توجه قرار نگرفته است و آن‌جا که مصداق مضمون پردازی‌ها و سنت‌های شاعرانه است؛ به شیوه معهود و مرسوم، فارغ از هیجان‌ات و دلدادگی‌های اصیل، مورد توجه قرار گرفته است. نظیری نیشابوری، از شاعران اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری قمری است، زمانی که سبک هندی، تازه در حال شکل‌گیری است. غزل نظیری، بیش از آن‌که به شعر شاعران سبک هندی شبیه باشد، برزخی است کلام نظری از مکتب وقوع و غزلیات عراقی بویژه اشعار حافظ، با تمام اوج و فرودهایش، روایت‌گری چندانی از هیجان‌ات روابط عاشقانه را، آن‌گونه که در غزل‌های عراقی و واسوخت می‌بینیم، نشان نمی‌دهد. شاعر، در وصف معشوق، اغلب رقیبی نمی‌بیند، صحنه کشمکش‌های عشق به معشوق، چندان پررنگ نیست. معشوق با دو نمود «سنت شعری» و «معشوق واقعی» ظاهر می‌شود. لحظات عاشقانه چندانی ثبت نشده است و در مجموع، معشوق نه آرمانی است و نه اجتماعی، کنش‌ها و خوانش‌های شعرش، معشوقی طبیعی و واقعی را نشان می‌دهد که معنای نمادین از نوع غزلیات عراقی را کمتر برمی‌تابد. گرچه اوصاف عاشقی، مانند جنون و بی‌تابی از فراق، تسلیم در برابر جفاها و ستم معشوق و غیرت عاشقی هم در سراسر غزلیات نظیری جلوه‌ای خاص دارد، اما آنچه سبک او را از هم عصرانش اندکی متفاوت‌تر می‌سازد، توجه به وقوع‌گویی در اوصاف عاشقی و به اصطلاح شعر «محبوب‌گداز» اوست.

## فهرست منابع و مآخذ

## الف - کتاب‌ها

- ۱ لذر بیگدلی، لطفعلی خان، (۱۳۷۷)، *تذکره آتشکده آذر*، تهران: روزنه.
- ۲ بیدل دهلوی، (۱۳۷۶)، *کلیات اشعار*، تصحیح: خلیل الله خلیلی، تهران: فروغی.
- ۳ حتّاری، جلال، (۱۳۷۹)، *پیوند عشق میان شرق و غرب*، اصفهان: فردا.
- ۴ صلجوقی، صلاح‌الدین، (۱۳۸۰)، *نقد بیدل*، تهران: عرفان.
- ۵ شبلی نعمانی، (۱۳۶۳)، *شعر العجم*، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب.
- ۶ شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، *ادوار شعر فارسی*، تهران: سخن.
- ۷ دهخدا، علی اکبر، (۱۳۰۹)، *لغتنامه دهخدا*، تهران: انتشارات و مؤسسه دهخدا.
- ۸ عراقی، فخرالدین ابراهیم، (۱۳۸۶)، *کلیات آثار*، به تصحیح: نسرین محتشم، تهران: زوآر.
- ۹ هولانا، جلال‌الدین محمد، (۱۳۸۰)، *مثنوی معنوی*، به اهتمام: توفیق سبحانی، تهران: روزنه.
- ۱۰ نظیری نیشابوری، محمدحسین، (۱۳۴۰)، *دیوان*، به تصحیح: مظاهر مصفا، تهران: زوآر.
- ۱۱ همدانی، عین القضاة، (۱۳۴۱)، *تمهیدات*، به تصحیح عقیف عسران، تهران: کتابخانه منچهری.

## ب - مقاله‌ها

- ۱۲ شاکر، کریم، (۱۳۸۸)، *جلوه‌های عشق در شعر حسین منزوی*، فصلنامه تخصصی عرفان، سال ششم، شماره ۲۱، صص: ۲۲۵ - ۲۴۰.
- ۱۳ عقیلی‌نژاد، هومن، (۱۳۷۹)، *نظیری نیشابوری*، کیهان فرهنگی، سال پنجم، شماره ۱۷۲: صص: ۲۱ - ۱۴.
- ۱۴ حشهدی، محمدامین، (۱۳۹۰)، *تأثیر پذیری سبکی نظیری از حافظ*، کهن‌نامه ادب فارسی، سال دوم، شماره ۲، صص: ۱۱۵ - ۱۳۹.